

صفتِ فاعلیِ مرکبِ مرخم: آری یا خیر؟

علیرضا خرمایی
دانشگاه کردستان

چکیده:

در زبان فارسی و در حیطه ترکیب به عنوان یکی از دو حوزه واژه‌سازی، فرایند بسیار زیبایی وجود دارد که طی آن عنصری غیرفعلی (اسم، ضمیر مشترک، صفت، قید) قبل از ستاک حال فعل (مثلاً آموز و بین) قرار می‌گیرد و ماحصل آن اسم یا صفت جدیدی (دانش‌آموز، خودبین) است. در مورد این فرایند سه دیدگاه وجود دارد: برخی که عموماً دست‌نویسان سنتی هستند، آن را صفتِ فاعلیِ مرکبِ مرخم می‌دانند. پاره‌ای استنباط دست‌نویسان سنتی را صحیح قلمداد می‌کنند؛ اما تعبیری زبان‌شناسانه و نو بر آن سوار می‌کنند. بعضی نیز به کلی با دیدگاه دست‌نویسان سنتی مخالفانند و دیدگاه خاص خود را عرضه می‌کنند. در مقاله حاضر نیز، با اتکا بر دلایل مختلف، ایده سنتی صفتِ فاعلیِ مرکبِ مرخم به کلی مردود شمرده می‌شود و استدلال می‌شود که در فرایند مذکور صرفاً میان یک عنصر غیرفعلی و یک عنصر فعلی (ستاک حال) پیوند برقرار می‌شود و نوع پیوند این دو و در نتیجه، معنای ترکیب بر اساس تلویح کاربردشناختی فارسی‌زبانان مشخص می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ترکیب، صفت فاعلی، ترخیم، ستاک حال، تصریح، تلویح کاربردشناختی

۱. مقدمه

در ساخت‌واژه، حوزه‌ای به نام واژه‌سازی وجود دارد که خود به دو زیر حوزه اشتقاق و ترکیب تقسیم می‌شود. در حیطه ترکیب در زبان فارسی، فرایند پربسامد و مهمی وجود دارد که طی آن، عنصری غیرفعلی (اسم، ضمیر مشترک، صفت، قید) در کنار ستاک حال فعل (آموز، بین، اندیش، فروش) می‌نشیند تا صفت یا اسم جدیدی ساخته شود (دانش‌آموز، خودبین، بداندیش، کم‌فروش). این فرایند زیاترین ابزار ترکیب در زبان فارسی است. برای مثال، در فرهنگ معاصر فارسی در بخش حرف میم (۱۳۸۱: ۱۲۳۲-۱۱۱۸)، از میان ۲۸۵ مدخل یا زیر مدخل که همگی اسم یا صفت هستند و هیچ اثری از اشتقاق یا کسره اضافه در آنها دیده نمی‌شود، ۱۳۸ مورد یعنی ۴۷/۷۵ درصد مربوط به اسم یا صفت‌هایی است که طبق این فرایند ساخته شده‌اند.

اهمیت این الگوی واژه‌سازی از آن جهت است که قدمت آن حتی به زمان شاعر بزرگ، فردوسی، باز می‌گردد. فرشیدورد (۱۳۸۰: ۲۳۵-۲۳۰) به چند الگوی واژه‌سازی در شاهنامه اشاره می‌کند که امروزه نیز بیشترشان زنده و زایا هستند؛ از جمله همین الگوی مورد بحث. اهمیت این الگو تا بدان حد است که در فرهنگ‌های مختلف فارسی به فارسی، علاوه بر مصدر فعل، برای ستاک حال هر فعلی نیز مدخل مستقلی باز شده است که در آن معنا یا معناهای ستاک حال در ترکیب با عناصر غیرفعلی مختلف ذکر شده است. من باب نمونه در فرهنگ معاصر فارسی (۱۳۸۱: ۴۵) ذیل مدخل «آموز» دو معنای «یادگیرنده» (دانش‌آموز) و «یاددهنده» (بداآموز) آمده است؛ یا در لغت‌نامه دهخدا و در مدخل «نواز» (۱۳۳۷، جلد ۴۷: ۸۲۳) معنای

نوازنده، نوازشگر، نوازش‌کننده ... و مثال‌هایی چون عاشق‌نواز و نی‌نواز آمده است؛ همچنین در فرهنگ بزرگ سخن در مدخل «شکن» (۱۳۸۲، جلد ۵: ۴۵۴۸) چنین آمده است: «جزء پسین بعضی از کلمه‌های مرکب به معنی شکننده» و مثال‌های سنگ‌شکن، قندشکن و عهدشکن عرضه شده است. در مقاله حاضر، ابتدا در بخش پیشینه، سه دیدگاه موجود در قبال الگوی ترکیب مورد بحث مطرح می‌شود. سپس در بخش ۳، با ارائه ده شاهد استدلال می‌گردد، دیدگاهی که قائل به صفت فاعلی مستتر است و به تبع آن دیدگاه اول، منتفی است و در راستای دیدگاه سوم صرفاً باید به وجود یک بخش فعلی (ستاک حال) و یک بخش غیر فعلی قائل بود. در بخش ۴، این بحث مطرح می‌شود که میان بخش فعلی و غیرفعلی تقریباً هر رابطه‌ای می‌تواند وجود داشته باشد و به علاوه، ساز و کار لازم برای تعیین نوع رابطه نیز عرضه می‌گردد.

۲. پیشینه

سه دیدگاه درباره الگوی ترکیب مورد نظر وجود دارد. دیدگاه اول که عمدتاً متعلق به دستورنویسان سنتی است، از این قرار است که بخش فعلی ترکیب در حقیقت یک صفت فاعلی است که پسوند «-انده» آن افتاده است و به همین دلیل، کل ترکیب، صفت فاعلی مرکب مرخم نامیده می‌شود (برای مثال، سلطانی‌گرد فرامرزی، ۱۳۷۶: ۷۲-۷۱؛ عبدالعظیم قریب و دیگران، ۱۳۷۳: ۵۱؛ مشکور، ۱۳۶۸: ۳۳ و ۳۴؛ خیامپور، ۱۳۷۲: ۵۶؛ ناتل خانلری، ۱۳۷۷: ۱۷۳-۱۷۲؛ کلباسی، ۱۳۷۱: ۴۴-۴۳). از این منظر، دانش‌آموز و سیگارفروش صفت فاعلی مرکب مرخم هستند؛ زیرا در اصل به صورت «دانش‌آموزنده» و «سیگارفروشنده» بوده‌اند؛ اما پسوند «-انده» آن‌ها حذف شده است. نوبهار (۱۳۷۲: ۱۷) این ایده را تا سر حد منطقی خود پیش برده است. او باور دارد که نه تنها در این نوع ترکیبات بخش فعلی همان نوع صفت فاعلی است که با پسوند «-انده» ساخته می‌شود، بلکه سایر انواع صفت‌های فاعلی نیز در فرم معنایی خود حاوی «-انده» هستند؛ بدین مفهوم که صورت حقیقی صفت‌های فاعلی چون گویا، خواستار، پرستار، دادار، روان و پروردگار به ترتیب عبارت است از گوینده، خواهنده، پرستنده، دهنده، رونده و پرورنده.

دیدگاه دوم متعلق به علاء‌الدین طباطبایی (۱۳۸۲) و علی‌اشرف صادقی (۱۳۸۳) است. این دو، استنباط دستورنویسان سنتی را صحیح می‌دانند؛ اما تعبیر زبان‌شناسانه نوی را بر آن سوار می‌کنند. صادقی (همان: ۶-۵) استدلال می‌کند که همه این ترکیبات هسته‌دار^۱ به لحاظ مقوله واژگانی «اسم-صفت» هستند؛ اما هسته آن‌ها ستاک حال فعل است. از آنجا که در ترکیب‌های هسته‌دار، کل ترکیب دارای همان مقوله واژگانی هسته است، به نظر می‌رسد که در واقع هسته، یک پسوند صفر «اسم-صفت‌ساز» است که مقوله واژگانی خود را به کل ترکیب تسری می‌دهد. صادقی نتیجه می‌گیرد که این نکته استنباط دستورنویسان سنتی را تأیید می‌کند، البته بی‌آنکه ترخیمی در کار باشد؛ زیرا اساساً هیچ‌گاه در طول تاریخ زبان فارسی ترخیمی روی نداده است.

¹ endocentric

صفت فاعلی مرکب مرخم: آری یا خیر؟

طباطبایی (۱۳۸۲: ۶۶-۶۲) این پرسش را مطرح می‌کند که آیا بخش فعلی این ترکیبها (برای مثال «بین» در خودبین) ستاک حال است یا صفت فاعلی مرخم. او در پاسخ، نظر دستورنویسان سنتی را تأیید می‌کند و بخش فعلی را صفت فاعلی مرخم می‌داند، البته نه به این معنا که زمانی پسوند «-آنده» وجود داشته است و بعداً ترخیم شده است؛ بلکه بدین مفهوم که این پسوند در این نوع ترکیبات مستتر است. در این راستا، طباطبایی عنوان می‌کند که در ترکیبهای هسته‌دار، عنصری وجود دارد که به لحاظ معنایی و نحوی هسته است. این عنصر از آن جهت هسته نحوی است که مقولهٔ واژگانی آن به کل ترکیب سرایت می‌کند. به علاوه، هستهٔ نحوی، هستهٔ معنایی نیز هست؛ زیرا میان هسته و کل ترکیب رابطهٔ شمول معنایی^۱ وجود دارد. هسته، شامل^۲ و کل ترکیب در حکم مشمول^۳ است. او در ادامه استدلال می‌کند که در ترکیبهای مورد بحث (مثلاً میهن‌پرست، پول‌پرست، شکم‌پرست، بت‌پرست) «پرست» هستهٔ معنایی است؛ پس در اصل باید همان «پرستنده» باشد تا بین آن و کل ترکیب رابطهٔ شمول معنایی برقرار شود. افزون بر این، چون این ترکیبها همگی صفت هستند، هستهٔ آنها نیز باید صفت باشد تا بتواند مقولهٔ واژگانی خود را به کل ترکیب تسری دهد. بنابراین، هسته نمی‌تواند ستاک حال فعل (پرست) باشد و در حقیقت، «پرستنده» یعنی صفت فاعلی است و صفت بودن آن به کل ترکیب سرایت می‌کند.

انوری و احمدی گیوی (۱۳۷۸)، مشکوة‌الدینی (۱۳۸۴)، لازار (۱۳۸۴)، وحیدیان کامیار و عمرانی (۱۳۸۵) را می‌توان متعلق به دیدگاه سوم دانست که در آن، بخش فعلی ترکیب، صفت فاعلی تلقی نمی‌شود. انوری و احمدی گیوی (۱۳۷۸: ۱۳۵) چنین می‌نویسند که «از ترکیب بن مضارع با اسم یا صفت و گاهی جزء دیگری، نوعی صفت فاعلی مرکب به دست می‌آید که برخی آن را مخفف صفت فاعلی مرکب با نشانهٔ «-آنده» دانسته‌اند». مشکوة‌الدینی (۱۳۸۴: ۳۰-۲۹) واژهٔ مرکب را واژه‌ای می‌داند که از دو یا چند پایه‌واژه تشکیل شده باشد؛ مثل ترکیب /اسم + پایهٔ فعل (آشپز، ساعت‌ساز) یا ترکیب /قید + پایهٔ فعل (تندرو، بلندگو). لازار (۱۳۸۴: ۳۱۱-۳۱۰) از صفت‌های مرکبی سخن می‌گوید که از ترکیب اسم در نقش مفعول یا مفعول با واسطه و یا یک قید با «ریشهٔ ۱ فعل» (ستاک حال) ساخته می‌شوند؛ مانند دروغگو، خوابگرد، تندرو. وحیدیان کامیار و عمرانی (۱۳۸۵: ۸۱) مطرح می‌کنند که صفات مرکب از دو یا چند تکواژ آزاد یا مستقل ساخته می‌شوند؛ مانند /اسم + بن فعل (راهنما)، ضمیر + بن فعل (خودخواه)، صفت + /اسم + بن فعل (همه‌چیزدان)، قید + بن فعل (دیرجوش). وجه مشترک تمامی این نویسندگان این است که برخلاف نویسندگان دستهٔ اول، به هنگام سخن از صفت فاعلی مختوم به «-آنده»، دربارهٔ ترکیب آن با اسم و غیره و در نتیجه، ترخیم پسوند «-آنده» سخن نمی‌گویند. کِشانی (۱۳۷۱) موضعی متفاوت اتخاذ می‌کند و در این راستا تعریف زیر را از پسوند عرضه می‌کند (همان: ۵):

¹ hyponymy
² superordinate
³ hyponym

پسوند، عنصر زبانی غیرمستقل (غیر قاموسی) و گاهی نیز مستقل (قاموسی) است که به آخر یک کلمه که ریشه نامیده می‌شود، متصل می‌شود و غالباً در معنی و حالت دستوری آن تصرف می‌کند (و گاهی نیز هیچ تغییری در آن‌ها به وجود نمی‌آورد) و مشتقاتی می‌سازد که معمولاً در گروه‌های دستوری و لغوی خاصی دسته‌بندی می‌شوند. (تأکید از نگارنده مقاله حاضر است)

قسمتی از تعریف بالا (و گاهی نیز مستقل) این امکان را به کِشانی داده است تا واحدهایی چون ستاک حال فعل (گرا، ران، ساز، خیز، شناس و غیره) و اسم‌هایی چون خانه، درد، سرا و یار را به ترتیب پسوندواره‌های فعلی و پسوندواره‌های اسمی بنامد؛ بنابراین، از نظر او (همان: ۶۱-۵۵) واحدهایی چون «گرا» در ملی‌گرا، «سنج» در سرعت‌سنج، «پذیر» در اصلاح‌پذیر، «شناس» در ستاره‌شناس و امثالهم همگی پسوندواره‌های فعلی هستند.

۳. دلایلی بر ردّ مستتر بودن صفت فاعلی

در این بخش، ده دلیل عرضه می‌گردد که به ما نشان می‌دهد بخش فعلی ترکیب‌های مورد نظر را نمی‌توان صفت فاعلی دارای پسوند «-آنده» قلمداد کرد.

الف- همان‌گونه که پیش از این آمد، بخشی از استدلال طباطبایی مبنی بر مستتر بودن صفت فاعلی متکی بر این ایده است که کلیه ترکیب‌هایی که از این الگوی واژه‌سازی به دست می‌آیند، صفت هستند. از این رو، چون این ترکیبات از نوع هسته‌دار هستند، باید بخش فعلی قاعداً یک صفت (صفت فاعلی) باشد تا بتواند صفت بودن را به کل ترکیب انتقال دهد؛ اما باید گفت که همه این ترکیب‌ها صفت نیستند و بسیاری از آن‌ها اسم هستند و از همان ابتدا برای نامیدن کسی یا چیزی خلق شده‌اند. برای مثال، ترکیب «ساندویچ‌ساز» که از ساخته‌های عموم مردم است، برای نامیدن دستگاهی وارداتی که در آشپزخانه کاربرد دارد، ساخته شده است و به لحاظ مقوله‌واژگانی از همان اول اسم بوده است و نه صفت. ترکیب‌هایی چون پیام‌گیر و نورتاب (آب‌آزور) که از ساخته‌های فرهنگستان سوم هستند، همگی از این دست‌اند. از این رو، این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که اگر هسته صفت فاعلی است، پس چگونه کل ترکیب اسم از آب درمی‌آید. کلباسی نیز (۱۳۷۱: ۴۳-۴۴) ماحصل این الگوی واژه‌سازی را اسم یا صفت می‌داند و برای اسم، مثال‌هایی چون پلوپز، خودرو و زودپز می‌آورد. به اعتقاد نگارنده، تعبیر عرضه شده از سوی صادقی (۱۳۸۳) مبنی بر وجود یک پسوند صفر اسم-صفت‌ساز به حقیقت نزدیک‌تر می‌نماید. البته شاید استدلال شود که تمامی این ترکیب‌ها صفت‌اند و بعداً بنا به نیاز و طی فرایند تبدیل^۱ یا همان اشتقاق صفر^۲ به هیئت اسم درمی‌آیند که البته از نظر نگارنده بسیار غیرشمی و تصنعی به نظر می‌رسد.

افزون بر این، به فرض اینکه تمامی این ترکیبات صفت هم باشند، استدلال مذکور زمانی پذیرفته است که تنها رویکرد تعیین مقوله‌واژگانی کلمات، تراوش مختصه‌های^۳ هسته باشد که متعلق به ساخت‌واژه‌زایی است؛

¹ conversion

² zero derivation

³ feature percolation

صفت فاعلی مرکب مرخم: آری یا خیر؟

اما رویکردهای دیگری نیز وجود دارد که ما را از قلمداد کردن بخش فعلی ترکیب به عنوان صفت فاعلی بی‌نیاز می‌کند؛ مانند رویکرد لانگاکر^۱ (۱۹۸۷) که در چارچوب دستورشناختی عرضه شده است یا رویکرد کلام‌بنیاد هاپر و تامسون^۲ (۱۹۸۴) یا رویکرد دستور حوزه‌ای^۳ (برای مثال، فرانسیس^۴، ۱۹۹۸). پرداختن به این رویکردها از حوصله مقاله حاضر خارج است و خود فرصتی جداگانه می‌طلبد. در اینجا ذکر همین نکته بس که اگر تمامی این ترکیب‌ها صفت می‌بودند و چارچوب تراوش مختصه‌ها، تنها راه تعیین مقوله واژگانی می‌بود، آنگاه استدلال فوق مبنی بر مستتر بودن صفت فاعلی پذیرفتنی بود.

ب- در پاره‌ای موارد، بخش فعلی ترکیب دارای صفت فاعلی است؛ اما معنای آن به گونه‌ای نیست که بتوان آن را در کنار بخش غیر فعلی قرار داد و معنای کل ترکیب را به دست آورد. برای مثال در ترکیب دانش‌آموز، «آموز» را اگر صفت فاعلی «آموزنده» بدانیم، معنای آن با بخش غیرفعلی یعنی «دانش» همخوانی ندارد. در فارسی امروز، آموزنده اصلاً به معنای کسی که عمل آموختن از او سر می‌زند، نیست و صرفاً به معنای چیزی است که چیزی را می‌آموزد. فرهنگ معاصر فارسی نیز در برابر آموزنده تعریف «دارای ویژگی آموزش دادن» و مثال «سخنان آموزنده» را آورده است (۱۳۸۱: ۴۶) و حتی در مدخل «آموز» به عنوان پی‌واژه (همان: ۴۵) دو معنا آورده است؛ یکی «یادگیرنده» مثل دانش‌آموز و دیگری «یاددهنده» مانند بدآموز و از آوردن معادل آموزنده خودداری کرده است. به باور نگارنده نیز، این کار صحیح است؛ زیرا در پیکره زبان فارسی امروز، آموزنده را نمی‌توان در معنای «یاددهنده» و «یادگیرنده» یافت. حتی در لغت‌نامه دهخدا (۱۳۳۷، جلد ۲: ۱۸۱) و فرهنگ بزرگ سخن (۱۳۸۲، جلد ۱: ۱۶۱) در مدخل آموزنده دو معنای «یادگیرنده» و «یاددهنده» آمده؛ اما مثالی برای آن ذکر نشده است. حتی اگر در گذشته‌های زبان فارسی نمونه‌هایی برای این دو معنا وجود داشته است، تا آنجا که به فارسی امروز مربوط می‌شود، نمی‌توان گفت که دانش‌آموز یعنی «آموزنده دانش». همین امر در مورد ترکیب‌هایی چون سنت‌شکن، دل‌نواز و دوچرخه‌ساز صدق می‌کند. سنت‌شکن را نمی‌توان «شکننده سنت» معنا کرد؛ زیرا شکننده به معنای چیزی است که احتمال یا امکان شکستن دارد و نه به معنای کسی که چیزی را می‌شکند. در ترکیب دل‌نواز، نمی‌توان به وجود صفت فاعلی «نوازنده» قائل شد؛ زیرا در فارسی امروز معنای آن کسی است که آلتی از آلات موسیقی را می‌نوازد و نه نوازش‌کننده یا نوازشگر. به همین دلیل، اگر گفته شود که کار فلان گروه سیاسی، از آن کارهای دشمن‌نواز بود، برای فارسی‌زبان امروز معنای آن «نوازنده دشمن» نیست. به همین منوال، صورت معنایی دوچرخه‌ساز را نمی‌توان «سازنده دوچرخه» دانست؛ زیرا سازنده به معنای «تولیدکننده» و «کارآمد و سودمند» است، در حالی که دوچرخه‌ساز، یعنی کسی که در کار تعمیر دوچرخه است.

پ- مواردی وجود دارد که در ترکیب مورد نظر، بخش فعلی به صورت بالفعل دارای صفت فاعلی نیست؛ مثل فشارسنج. برای فعل سنجیدن، «سنجنده» بر خلاف «سنجیده» واژه‌ای بالقوه است و نه بالفعل. در مواردی هم

¹ R. W. Langacker

² P. J. Hopper and S. A. Thompson

³ modular grammar

⁴ E. J. Francis

بخش فعلی به صورت بالفعل دارای صفت فاعلی است؛ مانند سیگار فروش. تمایز میان این دو در فرهنگ معاصر فارسی با روشی غیرمستقیم نشان داده شده است. در مدخل فعل فروختن (۱۳۸۱ : ۹۳۶) صفت فاعلی «فروشنده» قید شده و مدخل مستقلی نیز برای آن وجود دارد (همان : ۹۳۷). در مدخل «فروش» به عنوان پی‌واژه نیز (همان : ۹۳۷) معادل فروشنده آورده شده است. در مقابل، ذیل مدخل سنجیدن (همان : ۷۸۱) صفت فاعلی «سنجنده» آمده است؛ ولی مدخل مستقلی برای آن وجود ندارد و در مدخل «سنج» به عنوان پی‌واژه (همان : ۷۸۰) به جای آوردن «سنجنده» دو تعریف آمده است، یکی «اسباب سنجیدن» مثل دماسنج و دیگری «دارای توانایی سنجیدن» مانند سخن‌سنج. به این اعتبار می‌توان سیگار فروش را «فروشنده سیگار» معنا کرد؛ ولی نمی‌توان «سنجنده فشار» را در مقابل فشارسنج قرار داد؛ زیرا «سنجنده» در واژگان ذهنی^۱ فارسی‌زبانان وجود ندارد. همین قضیه در مورد ترکیب‌های شهرنشین و دلخواه نیز مصداق دارد. «نشیننده» و «خواهنده» اگر چه به شهادت لغت‌نامه دهخدا احتمالاً در ادوار گذشته زبان فارسی وجود داشته‌اند (نشستگاهی ز آن طرف بازجست / که دارد نشیننده را تن درست (نظامی، ۱۳۳۷، جلد ۴۷ : ۵۳۸) مکن خوار خواهنده درویش را / بر تخت منشان بدانیدش را (فردوسی، جلد ۲۰ : ۸۳۰) اما برای فارسی‌زبانان امروز این دو واژه‌هایی بالقوه هستند. در اینجا ذکر یک نکته الزامی است. بویج^۲ (۲۰۰۵ : ۹۰) به هنگام سخن از برخی مرکب‌ها به مثال‌هایی چون church-goer (رونده به کلیسا، کلیسارو) اشاره می‌کند. او بیان می‌کند که این گونه مثال‌ها نکته جالبی را به ما گوشزد می‌کنند و آن، اینکه واژه‌های بالقوه نیز می‌توانند در واژه‌سازی شرکت کنند؛ زیرا واژه goer (رونده) جزء واژه‌های بالقوه انگلیسی است. شاید بتوان از همین موضوع استفاده کرد و گفت که واژه‌ای چون سنجنده، نشیننده و خواهنده نیز واژه‌هایی بالقوه هستند که به نوعی (سطح معنایی) در واژه‌سازی شرکت کرده‌اند؛ اما این استدلال پذیرفتنی نیست، چون تمایزی بنیادی میان نمونه‌های فارسی و انگلیسی وجود دارد. در نمونه انگلیسی، واژه بالقوه عملاً و عیناً در واژه‌سازی دخیل است؛ اما در نمونه‌های فارسی واژه بالقوه را در ترکیب مشاهده نمی‌کنیم. پس این قیاس، قیاس مع‌الفارق است. نمونه خوبی که می‌توان از فارسی به شاهد آورد، واژه خودکشی است. «خودکشی» واژه‌ای بالقوه است که در واژه‌سازی شرکت کرده است.

ت- دلیل دیگری که می‌توان در رد وجود صفت فاعلی مستتر عرضه کرد، این است که برخی از افعال اساساً فاقد صفت فاعلی‌اند؛ یعنی چه در گذشته چه امروزه هیچ‌گاه صفت فاعلی نداشته‌اند. فعل‌های پسندیدن، نور دیدن و بستن صفت فاعلی پسندنده، نوردنده و بندنده ندانسته‌اند و ندارند. البته در لغت‌نامه دهخدا ذیل مدخل بندنده (۱۳۳۷، جلد ۱۱ : ۳۱۶) بیتی از مولوی به عنوان شاهدهی برای بندنده در معنای مفعولی آورده شده است: "گفت که دیوانه نه‌ای، لایق این خانه نه‌ای / رفتم و دیوانه شدم، سلسله‌بندنده شدم." شایان ذکر است که چنین نمونه‌ای قابل قبول نیست؛ زیرا زبان شعر، زبان هنجارشکنی است و مولانا بدین لحاظ شناخته شده و مشهور است. در این مورد، نبود صفت فاعلی را می‌توان به محدودیت‌های واژه‌سازی نسبت داد. در ساخت‌واژه، برای

^۱ mental lexicon

^۲ Boijz

صفت فاعلی مرکب مرخم: آری یا خیر؟

واژه‌سازی محدودیت‌هایی وجود دارد که از آن میان می‌توان به محدودیت واج‌شناختی^۱ و محدودیت زیبایی‌شناختی^۲ اشاره کرد. گاهی به دلایل واج‌شناختی، فرایندهای واژه‌سازی محدود می‌شوند؛ مثلاً در زبان انگلیسی پسوند اسم ساز -al فقط به افعالی می‌پیوندد که هجای آخر آن‌ها تکیه بر است (آرونوف و فویدمن^۳، ۲۰۰۵: ۲۱۶). کاتامبا^۴ (۱۹۹۳: ۷۹) محدودیت زیبایی‌شناختی را حسی مبهم می‌داند که بر اساس آن اهل زبان گاه واژه‌ای را نمی‌پسندند. به اعتقاد نگارنده، فقدان صفت فاعلی برای افعال مذکور را می‌توان به محدودیت واج‌شناختی نسبت داد و گفت که پسوند «-آنده» به ستاک‌های حال مختوم به واج d نمی‌پیوندد. به علاوه، می‌توان محدودیت زیبایی‌شناختی را دلیل امر دانست و این‌گونه قضیه را مطرح کرد که ماحصل پیوند «-آنده» به ستاک حال این افعال، واژه‌هایی است که فارسی‌زبانان آن را نمی‌پسندند. پس افعال سه‌گانه فوق اصولاً نمی‌توانند صفت فاعلی داشته باشند و در نتیجه، نمی‌توان برای مثال، ترکیب‌های مشکل‌پسند، کوهنورد و ماست‌بند را به ترتیب «مشکل‌پسندنده»، «کوه‌نوردنده یا نوردنده کوه» و «ماست‌بندنده یا بندنده ماست» قلمداد کرد.

ث- در مواردی، افعال به دلیل ساخت موضوعی^۵ خود نمی‌توانند صفت فاعلی مختوم به «-آنده» داشته باشند. کریمی‌دوستان (۱۳۷۹) افعال را به سه دسته تقسیم می‌کند: ۱- آن‌هایی که صفت فاعلی و صفت مفعولی دارند، مثل آفریدن (آفریننده، آفریده)؛ ۲- آن‌هایی که فقط صفت فاعلی دارند، مانند دویدن (دونده)؛ ۳- آن‌هایی که صرفاً دارای صفت مفعولی هستند، مثل افتادن (افتاده). دسته اول افعالی هستند که در ساخت موضوعی خود هم موضوع بیرونی^۶ و هم موضوع درونی^۷ دارند. دسته دوم حاوی فعل‌هایی است که فقط دارای موضوع بیرونی هستند. دسته سوم نیز افعالی هستند که در ساخت موضوعی خود فقط موضوع درونی دارند. فاعل افعال نوع دوم که غیر ارگیتو^۸ خوانده می‌شوند، در واقع همان فاعل ژرف‌ساختی آن‌هاست و فاعل افعال نوع سوم که غیرمفعولی^۹ نام دارند، در حقیقت مفعول ژرف‌ساختی است. به همین دلیل است که در نوع سوم صفت مفعولی داریم اما صفت فاعلی نداریم. فعل ترسیدن نیز فعلی است که در ساخت موضوعی خود صرفاً دارای موضوع درونی است؛ یعنی فاعل آن در حقیقت مفعول ژرف‌ساختی آن است (غیرمفعولی). پس نمی‌تواند دارای صفت فاعلی «ترسنده» باشد. به همین دلیل، «خداترس» را نمی‌توان «ترسنده از خدا» (طباطبائی، ۱۳۸۲: ۶۹) تعبیر کرد؛ زیرا این فعل اساساً نمی‌تواند دارای صفت فاعلی ترسنده باشد.

ج- اگر بپذیریم که بخش فعلی ترکیب، صفت فاعلی است، در مواردی پذیرفته‌تر و پسندیده‌تر و طبیعی‌تر آن است که به جای صفت فاعلی مختوم به «-آنده» قائل به صفت‌های فاعلی دیگری باشیم؛ مثلاً بهتر است در برابر

¹ phonological constraint

² aesthetic constraint

³ M. Aronoff and K. Fudeman

⁴ F. Katamba

⁵ argument structure

⁶ external argument

⁷ internal argument

⁸ unergative

⁹ unaccusative

دل نواز، «نوازشگر دل» بگذاریم تا «نوازنده دل»؛ در ترکیب مشروطه‌خواه، «خواه» را به جای «خواهنده» می‌توان «خواهان» یا «خواستار» دانست و ترکیب را به صورت «خواهان مشروطه» یا «خواستار مشروطه» تعبیر کرد؛ صفت نخ‌نما یعنی پارچه، فرش یا لباسی که بر اثر فرسودگی «نخ» به کار رفته در تار و پود آن «نمایان» شده است؛ تا آنجا که به ترکیب‌های پول‌دار و اختیاردار مربوط می‌شود، تعبیر «دارای اختیار» و «دارای پول» بهتر از «دارنده اختیار» و «دارنده پول» است؛ یا طبیعی‌تر آن است که «تجدیدنظرطلب» را «طالب تجدیدنظر» یا حتی «هوادار تجدیدنظر» معنا کرد تا «طلبنده تجدیدنظر».

چ - طبق تحلیلی که بخش فعلی ترکیب را صفت فاعلی مستتر می‌داند، نمونه‌هایی چون قهوه‌جوش، بنزین‌سوز، قطب‌نما و نورتاب را باید به ترتیب «جوشاننده قهوه»، «سوزاننده بنزین»، «نمایاننده قطب» و «تاباننده نور» قلمداد کرد و قاعدتاً بخش فعلی این ترکیب‌ها باید به صورت «جوشان» (قهوه‌جوشان)، «سوزان» (بنزین‌سوزان)، «نمایان» (قطب‌نمایان) و «تابان» (نورتابان) باشد؛ اما آن گونه که مشاهده می‌شود، پسوند سببی‌ساز «- آن» حذف شده است. این امر شاهد دیگری است بر اینکه در ترکیب‌های مورد بحث، بخش فعلی صرفاً همان ستاک حال به عنوان نماینده فعل است و الا پسوند سببی‌ساز «- آن» قاعدتاً نمی‌بایست حذف می‌شد. اینکه چه نوع فعلی در کار است، سببی یا غیرسببی، بر اساس تلویح کاربردشناختی^۱ فارسی‌زبانان مشخص می‌شود. در بخش ۴ توضیح بیشتری در این باره عرضه می‌شود. البته استثنائاتی وجود دارد. مواردی چون قطره‌چکان و سلسله‌چکان وجود دارند که به باور نگارنده تنها به دلیل محدودیت زیبایی‌شناختی نمی‌توانند به صورت «قطره‌چک» و «سلسله‌چنب» باشند یا به بیان دیگر، فارسی‌زبانان این دو را نمی‌پسندند. واژه‌ای چون آتش‌نشان از آن جهت به صورت «آتش‌نشین» نیست که فعل سببی «نشاندن» که مصداق افتراق ناقص^۲ است، ارتباط خود را با فعل «نشستن» و به طور اخص ستاک حال «نشین» از دست داده است. در ترکیب آتش‌فشان نیز بخش فعلی به صورت «فشان» است، چون فعلی به صورت «فشیدن» و ستاک حال «فش» وجود ندارند. در کل می‌توان گفت، در هر مورد که محدودیت خاصی وجود نداشته باشد، فعل سببی به صورت ستاک حال غیرسببی ظاهر می‌شود؛ زیرا در ترکیب‌های مورد بحث بخش فعلی اساساً همان ستاک حال است و نه چیز دیگری.

ح - صادقی (۱۳۸۳) و طباطبایی (۱۳۸۲) به مثال‌هایی اشاره می‌کنند که در آن‌ها بخش فعلی ترکیب در حکم صفت مفعولی است؛ مانند آب‌پز، دست‌باف و برف‌پوش که باید آن‌ها را به ترتیب «پخته با آب»، «بافته دست» و «پوشیده از برف» معنا کرد. طباطبایی (همان: ۷۰-۶۹) بیان می‌کند که «فارسی‌زبانان اگر می‌خواستند، بر اساس الگوهای اصلی [مربوطه] واژه‌سازی، چنین معناهایی را برسانند باید می‌گفتند: آب‌پخته ... دست‌بافته و مانند این‌ها». نگارنده معتقد است که این امر دو دلیل دارد. یکی آنکه که الگوی واژه‌سازی مورد بحث چنان پربسامد و زیابست که الگوی اصلی (مربوطه) دیگری را پس رانده است؛ دیگر آنکه، همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، در این الگوی واژه‌سازی صرفاً یک بخش فعلی (ستاک حال) و یک بخش غیرفعلی وجود دارد و رابطه بین این دو بر اساس تلویح کاربردشناختی مشخص می‌شود؛ یعنی فارسی‌زبانان بر اساس دانش خود از جهان خارج تشخیص

¹ pragmatic implicature

² partial suppletion

صفت فاعلی مرکب مرخم: آری یا خیر؟

می‌دهند که بین دو بخش مذکور چه رابطه‌ای وجود دارد. به همین دلیل است که طبق الگوی مورد بحث می‌توان، برای مثال، رابطه‌ای از نوع «آب‌پخته» را نیز به صورت «آب‌پز» بیان کرد؛ زیرا فارسی‌زبانان بر اساس دانش خود از جهان خارج می‌دانند چه رابطه‌ای بین «پز» و «آب» وجود دارد.

خ - صادقی (۱۳۸۳: ۶) چنین می‌آورد: «ما امروز صفات فاعلی مرکبی داریم که با پسوند «-آنده» ساخته شده‌اند ... مانند جستجوکننده، فریب‌دهنده، تعیین‌کننده... این ترکیبات تقریباً هیچ‌گاه به صورت مرخم، یعنی با حذف پسوند «-آنده» به کار نمی‌روند». صادقی معتقد است دلیل امر آن است که این نوع صفات فاعلی از افعال مرکب (جستجو کردن، فریب دادن، تعیین کردن) مشتق شده‌اند. او در زیرنویس اضافه می‌کند که ترکیباتی چون پاک‌کن، خشک‌کن و تراش به ترتیب مخفف «مدادپاک‌کن»، «جوهرخشک‌کن» و «مدادتراش» هستند؛ زیرا ستاک حال در زبان فارسی به تنهایی معنای فاعلی ندارد؛ به علاوه، ترکیبی چون سرخ‌کن (سرخ کردن) بر خلاف قاعده و ظاهراً به قیاس با پلوپز و زودپز ساخته شده است. نگارنده باور دارد که در نقل قول بالا، عبارت قیدی «تقریباً هیچ‌گاه» که دربارهٔ عدم حذف پسوند «-آنده» در این نوع ترکیبات استفاده شده است، باید مورد تجدید نظر قرار گیرد؛ زیرا تعداد این گونه ترکیبات که از فعل مرکب ساخته شده‌اند و پسوند «-آنده» در آن‌ها حذف شده است، کم نیست و می‌توان آن‌ها را به راحتی یافت. از آن جمله‌اند: مخلوط‌کن، هم‌زن، گرم‌کن، بندآور (معادل فرهنگستان سوم برای ترموکوبل)، برشته‌کن (معادل فرهنگستان سوم برای توستر)، جِرَزَن، گل‌زن، نفس‌کش، کتک‌خور.

وجود این گونه ترکیبات فاقد «-آنده» گواهی است بر اینکه در الگوی واژه‌سازی مورد بحث در مقاله حاضر تنها یک بخش فعلی (ستاک حال) و یک بخش غیر فعلی وجود دارد و این الگو چنان پربسامد و زیاست که بر الگوی فعل مرکب $+/-$ آنده نیز تأثیر گذاشته است. برای مثال، به جای ساخته شدن مخلوط‌کننده، مخلوط‌کن ساخته شده است. علت، آن است که بر مبنای فعل مرکب مخلوط کردن و به قیاس با ترکیباتی چون پلوپز و میهن‌پرست و سیگارفروش، «کردن» تبدیل به «کن» (ستاک حال) شده و «مخلوط» نیز به عنوان بخش غیرفعلی ترکیب تعبیر شده است. همین اتفاق نیز برای فعل «بند آوردن» افتاده است؛ بدین صورت که «آوردن» تبدیل به «آور» (بخش فعلی) شده است و «بند» نیز به عنوان بخش غیرفعلی تعبیر شده است. در نتیجه، به جای بندآورنده، ترکیب بندآور را داریم. پس، همان‌گونه که صادقی اشاره می‌کند، سرخ‌کن در قیاس با پلوپز و زودپز ساخته شده است، منتها با در نظر داشتن این نکته که تعداد این گونه قیاس‌ها کم نیست.

در نهایت آنکه، به باور نگارنده دلایل نه گمانه فوق همگی ما را به این سو هدایت می‌کند که در ترکیب‌های مورد نظر، ستاک حال را نمی‌توان صفت فاعلی مختوم به «-آنده» به شمار آورد. از این رو، نگارنده با آن دسته از کسانی هم‌ساز و هم‌آوا است که معتقدند در این الگوی واژه‌سازی، بخش دوم چیزی نیست جز ستاک حال فعل.

۴. تحلیلی دیگر

پیش از این اشاره شد که در فرایند واژه‌سازی مورد بحث دو بخش وجود دارد: یکی بخش غیرفعلی (اسم، ضمیر مشترک، صفت، قید) و دیگری بخش فعلی (ستاک حال). همچنین گفته شد که رابطه بین این دو بخش،

تقریباً هر چیزی می‌تواند باشد و در هر مورد، نوع رابطه را تلویحاً کاربردشناختی فارسی‌زبانان مشخص می‌کند. به بیان دیگر، تنوع معنایی گسترده‌ای بین این دو بخش وجود دارد و ماحصل این فرایند طیف معنایی وسیعی را پوشش می‌دهد که قابل پیش‌بینی نیست. قسمتی از این تنوع مربوط به رابطه‌ای است که بخش فعلی با بخش غیرفعلی برقرار می‌کند (مثال‌های ۱ تا ۳) و قسمتی نیز برآیند این است که بخش غیرفعلی با کدام یک از معانی بخش فعلی پیوند می‌خورد (مثال‌های ۴ تا ۶). البته این مثال‌ها مشتق است نمونه خروار.

۱ (الف) خروس‌خوان: موقعی که خروس می‌خواند، سپیده‌دم

(ب) عباس‌خوان: کسی که در تعزیه‌ها نقش حضرت عباس را می‌خواند

(ج) علی‌اکبرخوان: کسی که نوحه‌ علی‌اکبر را می‌خواند.

۲ (الف) علف‌کش: ماده‌ای که علف‌های هرز را از بین می‌برد

(ب) علف‌چین: کسی که علف‌ها را می‌کند و گرد می‌آورد (علف‌های مفید)

۳ (الف) توسعه‌طلب: دولت یا شخصی که در پی گسترش قلمرو خود به زبان کشورها و دولت‌های دیگر است (فی نفسه منفی است)

(ب) مشروطه‌طلب: هوادار حکومت مشروطه (فی نفسه منفی نیست)

۴ (الف) پیام‌گیر: وسیله‌ دریافت و ضبط پیام در تلفن (گرفتن در معنای دریافت کردن)

(ب) گلوگیر: چیزی که موجب بسته‌شدن گلو می‌شود (گرفتن در معنای بسته شدن)

۵ (الف) عرق‌سوز: سوخته بر اثر عرق (سوز در معنای سوخته)

(ب) بنزین‌سوز: وسیله‌ای که بنزین می‌سوزاند

۶ (الف) آبخور: آن قسمت از کشتی که زیر آب قرار می‌گیرد و در نتیجه، آب به آن می‌خورد (خوردن در معنای در تماس با چیزی قرار گرفتن)

(ب) مورچه‌خور: حیوانی که غذایش مورچه است (خوردن در معنای اصلی‌اش)

همچنین تنوع رابطه معنایی میان بخش فعلی و غیرفعلی بدین صورت است که گاهی بخش غیرفعلی جزء ظرفیت فعل (مثال‌های ۷ و ۹) و گاهی جزء افزوده‌های آن است (مثال‌های ۹ و ۱۰) و در مواردی نیز هیچ یک از این دو صدق نمی‌کند (مثال‌های ۱۱ و ۱۲ و ۱۳).

۷- سیگار فروش: کسی که سیگار می‌فروشد (مفعول)

۸- دلخواه: چیزی که دل آن را می‌خواهد (فاعل)

۹- خدا ترس: کسی که از خدا می‌ترسد (متمم حرف اضافه‌ای)

۱۰- زودرنج: کسی که زود می‌رنجد (قید)

۱۱- دورنگار: دستگاهی که اطلاعات ارسال شده از راه دور را می‌نگارد

۱۲- اجاره‌نشین: کسی که در خانه/جای می‌نشیند.

۱۳- جورچین: یک سرگرمی فکری که قطعات آن باید طوری چیده شوند تا کاملاً در کنار هم جفت و جور شوند و تصویر خاصی شکل گیرد.

صفت فاعلی مرکب مرخم: آری یا خیر؟

نمونه‌های ۱ تا ۱۳ ما را به این نتیجه می‌رساند که در این الگوی ترکیب، رابطه عنصر فعلی و غیرفعلی تقریباً هر رابطه‌ای می‌تواند باشد یا به بیانی، تنوع معنایی گسترده‌ای در این الگو به چشم می‌خورد. تنها چیزی که تمامی این گوناگونی معنایی را به هم پیوند می‌دهد، همان صورت این الگوی واژه‌سازی است که بر اساس آن اسم/ضمیم مشترک/صفت/قید در کنار ستاک حال می‌نشیند. از این رو، باید بین صورت و معنا تمایز و انفکاک قائل شد. در این ارتباط، می‌توان به تقسیم‌بندی کُربن اشاره کرد. کُربن^۱ (۱۹۸۷: ۲۱۲) به نقل از کارسترز-مک‌کارتی^۲ (۱۹۹۲: ۳۲) دو دسته از نظریه‌های مربوط به واژگان را برمی‌شمرد؛ آن‌هایی که پیوسته^۳ خوانده می‌شوند (بدین مفهوم که پیوند تنگاتنگی بین معنا و ساختار واژه‌ها جداگانه تحلیل می‌شوند. به باور بررسی می‌شوند) و نظریه‌های گسسته^۴ که در آن‌ها معنا و ساختار واژه‌ها جداگانه تحلیل می‌شوند. به باور نگارنده، تا آنجا که به الگوی واژه‌سازی مورد بحث مربوط می‌شود، باید رویکردی گسسته اتخاذ کرد؛ زیرا علی‌رغم وحدت صوری موجود، تنوع معنایی وسیعی به چشم می‌خورد. به دیگر سخن، صورت این الگو باید در ساختار واژه و معنای ماحصل آن باید در بخش دیگری بررسی شود.

حال ممکن است این پرسش پیش آید که اگر بنا به گوناگونی معنایی، پیش‌بینی‌پذیری معنایی الگوی مورد نظر اندک است، پس چگونه این الگو - همان‌گونه که در مقدمه آمد - زایاترین ابزار ترکیب در زبان فارسی است. در پاسخ، باید گفت که کُربن (همان: ۱۷۷) به نقل از کارسترز - مک‌کارتی، (۱۹۹۲: ۳۷) زایایی را به سه مقوله مستقل تقسیم می‌کند: نظم^۵، دسترس‌پذیری^۶، سودمندی^۷. بر این اساس، می‌توان گفت که این الگو به واسطه گوناگونی معنایی نظم‌چندانی ندارد؛ اما دسترس‌پذیری بسیار زیادی دارد، چون تقریباً بر تمامی ستاک‌های حال عمل می‌کند و نیز به شدت سودمند است؛ زیرا تعداد ستاک‌های حال زیاد است (با احتساب افعال بسیط در فعل‌های مرکب، یعنی اگر موارد قیاس را نیز منظور کنیم - قسمت ط در بخش ۳). اصولاً همین انفکاک معنا از صورت، باعث زایایی زیاد این فرایند واژه‌سازی شده است.

این وحدت صورت و کثرت معنا منبعث از ماهیت زبان است. در زبان، صراحت کامل^۸ امکان ندارد و بسیاری از چیزها بر اساس اطلاعات پیش‌زمینه‌ای^۹ یا همان دانش مشترک^{۱۰} یا زمینه مشترک^{۱۱} معین می‌شود؛ یعنی تصریح^{۱۲} در برابر تلویح قرار می‌گیرد و میزان اولی به مراتب کمتر از دومی است (ورشوئرن^{۱۳}، ۱۹۹۹: ۲۷-).

¹ D. Corbin

² A. Carstairs-McCarthy

³ associative

⁴ dissociative

⁵ regularity

⁶ availability

⁷ profitability

⁸ complete explicitness

⁹ background knowledge

¹⁰ shared knowledge

¹¹ common ground

¹² explicature

¹³ J. Verschueren

۲۶). در دستور شناختی نیز اصل بر استنباط^۱ است (تایلور^۲، ۲۰۰۲: ۱۳). به همین دلیل است که کم گفته یا نوشته می‌شود و بسیار استنباط می‌شود. در نتیجه به ندرت پیش می‌آید که معنای یک لفظ چند جزئی از معنای اجزای آن به دست آید و بنابراین، تا حدود زیادی بر استنباط تکیه می‌شود. این بدان معناست که امروزه برخی اصل ترکیب‌پذیری^۳ را نمی‌پذیرند و معتقدند که این اصل صرفاً اسکلت معنا را به دست می‌دهد و برای پی و رگ و پوست و گوشت آن باید به ابزارهای کاربردشناختی متوسل شد (کروز^۴، ۲۰۰۴: فصل چهارم). کارآمدی نظام زبان تا حدود زیادی مدیون همین ویژگی است. تا آنجا که به الگوی ترکیب مورد بحث مربوط می‌شود، اگر قرار بود که هر یک از روابط معنایی میان بخش فعلی و بخش غیرفعلی توسط الگوی جداگانه‌ای بیان شود، آنگاه به جای یک الگوی واحد می‌بایست چندین و چند الگو وجود می‌داشت؛ اما در عوض به لحاظ صورت و ساختار (تصریح) یک الگوی واحد وجود دارد و معناهای گوناگون حاصل از صورت، منوط و موقوف به تلویح است. از این رو صورت این الگوی ترکیب مبتنی بر اصل ترکیب‌پذیری، اسکلت معنایی را فراهم می‌آورد؛ اما در هر مورد معنای دقیق یا به بیانی، نوع رابطه معنایی بین بخش فعلی و غیرفعلی بر اساس استنباط مشخص می‌شود که خود مبتنی بر اطلاعات پیش‌زمینه‌ای صورت می‌گیرد.

هاسپلمت^۵ (۲۰۰۲: ۲۲۴ - ۲۲۳) بحث مرکب‌های فعل‌بنیان^۶ را پیش می‌کشد. این نوع مرکب‌ها، مرکب‌هایی هسته‌دار هستند که وابسته به عنوان موضوع^۷ یکی از ظرفیت‌های هسته را پر می‌کند. برای مثال، در واژه pipe-smoker (چیپ‌کش)، smoker یک اسم بن‌فعلی است که pipe ظرفیت مفعول آن را پر می‌کند. هاسپلمت عنوان می‌کند که یک رویکرد نسبت به این گونه مرکب‌ها این است که آن‌ها را دارای ساخت اسم - اسم بدانیم که یکی هسته و دیگری وابسته است و رابطه معنایی بین هسته و وابسته بر اساس تلویح کاربردشناختی مشخص می‌شود. اسم هسته در کل، رابطه‌ای با اسم وابسته دارد که نوع آن با تکیه بر دانش مشترک معین می‌گردد. Smoker رابطه‌ای با pipe دارد و دانش انگلیسی‌زبانان از جهان خارج به آن‌ها می‌گوید که pipe, smoker را می‌کشد؛ اما انگلیسی‌زبانان بر اساس دانش مشترک خود تعبیر دیگری را بر chain-smoker که دارای همان ساخت است، سوار می‌کنند (کسی که زنجیروار سیگار می‌کشد، سیگاری قهار، سیگاری آتش به آتش). نگارنده باور دارد که باید همین رویکرد هسته - وابسته را در قبال الگوی واژه‌سازی مورد بحث در پیش گرفت؛ البته وابسته الزماً جزء موضوع‌های هسته نیست.

۵. نتیجه‌گیری

بر اساس مباحث مطرح شده، نتایج زیر بر پژوهش حاضر مترتب است:

¹ inference

² J. R. Taylor

³ principle of compositionality

⁴ A. Cruse

⁵ M. Haspelmath

⁶ synthetic

⁷ argument

صفت فاعلی مرکب مرخم: آری یا خیر؟

۱- همان‌گونه که در بخش پیشینه آمد، طباطبایی (۱۳۸۲) و صادقی (۱۳۸۳) صفت فاعلی مرکب مرخم در مفهوم سنتی آن را مردود می‌شمارند؛ زیرا اساساً هیچ‌گاه ترخیمی روی نداده است. صادقی وجود یک پسوندِ صفر «اسم- صفت‌ساز» را مطرح می‌کند و طباطبایی به مستتر بودن یک صفت فاعلی مختوم به «-آنده» قائل است. بر اساس شواهد ده گانهٔ عرضه شده در بخش ۳، نمی‌توان دیدگاه طباطبایی را پذیرفت و به باور نگارنده باید این نوع ترکیب‌ها را صرفاً متشکل از یک بخش فعلی و یک بخش غیرفعلی دانست. البته در این میان دیدگاه صادقی به حقیقت نزدیک‌تر می‌نماید؛ اما مطالعه و بررسی بیشتری را می‌طلبد.

۲- تا آنجا که به الگوی واژه‌سازی مورد بحث مربوط می‌شود، باید رویکردی گسسته را در قبال ساختار واژه‌های حاصل اختیار کرد؛ زیرا این الگو به لحاظ صورت، واحد ولی از نظر معنا گوناگون و گسترده است. در ضمن، زیایی آن مبتنی بر دسترس‌پذیری و سودمندی است و نه نظم معنایی (به بخش ۴ مراجعه کنید).

۳- رابطهٔ معنایی بسیار متنوع و گستردهٔ میان بخش فعلی و غیرفعلی، در هر مورد بر اساس تلویح کاربردشناختی مشخص می‌شود و نه اصل ترکیب‌پذیری؛ بنابراین، برخلاف روال معمول فرهنگ‌های فارسی به فارسی، دیگر نیازی نیست که علاوه بر مصدر فعل، مدخل جداگانه‌ای نیز برای ستاک حال آن باز شود و معنا یا معنای آن در ترکیب با عناصر غیرفعلی فهرست گردد. از این رو، تنها، مدخل کردن کل ترکیب ضروری است، آن هم با رعایت اصول و ضروریات فرهنگ‌نویسی.

۴- دبیرمقدم (۱۳۷۶: ۴۳-۴۲) به عنوان پیامد نظری مقالهٔ خود اظهار می‌دارد که افعال مرکب انضمامی عناصری ساخت‌واژی‌اند. به همین دلیل، نظریه‌های صورت‌گرا که اساساً نظریه‌هایی نحوی‌اند، از عهدهٔ تبیین آن‌ها برنمی‌آیند و باید نظریه‌هایی تدوین شوند که به لحاظ ساخت‌واژی نیز غنی باشند. پیامد نظری مقالهٔ حاضر نیز این است که نظریه‌های صرفاً صورت‌گرای ساخت‌واژه تصویری مخدوش و ناقص از پدیده‌های ساخت‌واژی عرضه می‌کنند و باید نظریه‌هایی تدوین گردند که بتوانند پیوندهای کاربردشناختی را نیز نشان دهند.

منابع

- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۸). *دستور زبان فارسی ۲*، تهران: فاطمی.
- انوری، حسن (۱۳۸۲). *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: انتشارات سخن.
- خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۷۲). *دستور زبان فارسی*، تهران: کتاب‌فروشی تهران.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۷۶). «فعل مرکب در زبان فارسی». *مجلهٔ زبان‌شناسی*. س ۱۲، ش ۱ و ۲، ش پیاپی ۲۳ و ۲۴-۴۶.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۳۷). *لغت‌نامهٔ دهخدا*، تهران: سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا.
- سلطانی گرد فرامرزی، علی (۱۳۷۶). *دستور زبان فارسی به زبان ساده*، تهران: انتشارات مبتکران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۳). «کلمات مرکب ساخته شده با ستاک فعل». *نامهٔ فرهنگستان (ویژه‌نامهٔ دستور)*. جلد اول، ش ۱، ۱۲-۵.
- صدری افشار، غلامحسین و دیگران (۱۳۸۱). *فرهنگ معاصر فارسی (یک جلدی)*، تهران: فرهنگ معاصر.

طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۲). «صفت فاعلی مرکب مرخم». *نامه فرهنگستان*. دوره ۶، ش ۲، ش پیاپی ۷۱، ۶۲ -

فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۰). *لغت‌سازی و وضع و ترجمه اصطلاحات علمی و فنی*. تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.

قریب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۷۳). *دستور زبان فارسی (پنج استاد)*. تهران: جهان دانش.
کریمی‌دوستان، غلامحسین (۱۳۷۹). «برخی ترکیبات و اشتقاقیات فارسی و نظریه ساخت موضوعی». *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*. دوره ۱۵، ش ۲ و دوره ۱۶، ش ۱، ش پیاپی ۳۰ و ۲۰۱، ۱۹۳ -
کشانی، خسرو (۱۳۷۱). *اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
کلباسی، ایران (۱۳۷۱). *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).

لازار، ژیلبر (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی امروز*. ترجمه مهستی بحرینی، تهران: هرمس.
مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی: واژگان و پیوندهای ساختی*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

مشکور، محمدجواد (۱۳۶۸). *دستورنامه در صرف و نحو پارسی*. تهران: شرق.
ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۷). *دستور زبان فارسی*. تهران: توس.
نوبهار، مهرانگیز (۱۳۷۲). *دستور کاربردی زبان فارسی*. تهران: رهنما.
وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۵). *دستور زبان فارسی (۱)*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

Aronoff, M. & K. Fudeman (2005). *What is Morphology?*. Oxford: Blackwell Publishing.

Carstairs-McCarthy, A. (1992). *Current Morphology*. London: Routledge.

Cruse, A. (2004). *Meaning in Language: An Introduction to Semantics and Pragmatics*. Oxford: Oxford University Press.

Corbin, D. (1987). *Morphologie Derivationelle et Structuration du Lexique (2Vols)*. Tübingen: Niemeyer.

Francis, E. J. (1998). "When Form and Meaning Come Apart: Quantificational Nouns, Predicate Nominals, and Locative Subjects in English". *Chicago Linguistic Society*, 34 (1): 159-170.

Haspelmath, M. (2002). *Understanding Morphology*. London: Arnold.

Hopper, P. J. & S. A. Thompson (1984). "The Discourse Basis for Lexical Categories in Universal Grammar". *Language*, Vol. 60: 703-752.

Katamba, F. (1993). *Morphology*. London: McMillan Press.

Langacker, R. W. (1987). "Nouns and Verbs". *Language*, Vol. 63:53- 97.

Taylor, J. R. (2002). *Cognitive Grammar*. Oxford: Oxford University Press.

Verschueren, J. (1999). *Understanding Pragmatics*. London: Arnold.